و السموات مطویات بیمینه ایجانه تصور قبضه توان کرد و نه توهم یمین بلکه تخییل عظمت شان اوست تمثیل حسی و نکته درین
آیه آنست که وهم ناقص معقول خالص را انقیاد نمیکند بر انوجه که محسوس نظاهر را انقیاد است پس حق سبحانه بجهت
معقولات حقیقه مرتب امثله مجازیه میکند تا بدین وسیله بسر حد ادراک آن توان رسید و در مفاتیح الغیب آورده
که این سخن اگرچه متین است اما بر ظاهر حمل کردن اولیست بدان جهة که ترک ظاهر بی دلیل روا نیست و تیسیر آورده
که مخاطبه حق سبحانه با مردمان در آنچه خود را بدان وصف کرده بر حسب فهم و ادراک ایشانست و در ان طریق معامله
ایشان با ملوک مجازی رعیت مثلا کعبه را خانه خود خوانده و بتعظیم و طواف و زیارة آن امر کرده بهمان شابه که اهل
دنیا بارگاه سلطان را تعظیم مینمایند و حجر الاسود را یمین الله فی ارضه گفته و موضع تقبیل ساخت بر همان وجه که رعیت تقبیل
ایدی سلاطین میکنند و برین تقدیر میشاید که خدا را عرش باشد که عبارت از تخت و سریر است چنانچه پادشاهان را میباشد
و کرسی که مادون عرش است بمثابه پایه تخت و فرق آنکه خلق را سریر موضع جلوس است و کرسی موضع قدم و حق از جلوس
بر عرش و وضع قدم بر کرسی منزه است پس روز قیامت که روز فصل قضاست عرش و کرسی را الخلق نماید چنانچه عادت
سلاطین و ملوک باشد که در روز بار تخت و کرسی را جلوه دهند بی آنکه حق تعالی موصوف شود بتمکن و استقرار
بران پس صورة عرش و کرسی ثابت باشد بی احتیاج بتاویل حکما فلک ثامن را که فلک ثوابتست کرسی میدانند
و فلک تاسع را که فلک اطلس است و محیط بسایر افلاک عرش میخوانند و بعضی عرفای ایشان برانند که میشاید که کرسی
عالم نفس باشد و عرش عالم عقل و بر هر تقدیری عرض تحقیر ما علاست و تصویر عظمت او سبحانه نسبت بما سوی زجاج
گوید حق تعالی داناتر است بحقیقة کرسی ما را همین مقدار معلوم میشود که او از جمله مخلوقات بزرگست در کشف البیان آورده
که کرسی اسم ملکیست از ملکه و اضافه او بخود بجهة تخصیص و تفضیل است چون ناقة الله بدین نکته تنبیه میکند بندگان را بر قدر
و عظمه خود یعنی یکی از مخلوقات وی آسمان و زمین را فرا میرسد و شما را ادراک حال و کماهی آن متیسر نیست پس چگونه بعظمت
خالق راه توانید برد و چه نوع بکنه صفت عزت او توانید رسید ب جل عن الفکر ان یحیط به : سبحانه لا اله
الا هو ب از و اندیشه را دل ریش مانده : یقین هم در گمان خویش مانده : کمالش روی هر اندیشه بر بست
خرد را پشت ازین اندیشه بشکست و گفته اند مراد از کرسی علمست که بهمه آسمان و زمینها رسیده مصالح امور اناسی ارا
میداند و افعال و اقوال و احوال مجموع قاطنان در جان آسمان و ساکنان طبقات زمین را میشناسد و علم را که کرسی گفت
از قبیل تسمیه شیء است باسم مکان چه کرسی جای عالمست با آنکه تشبیه کرد علم را بکرسی بآن سبب که علم امری معتمد علیه است
و کرسی چیزیست که بروی اعتماد کنند و آنکه علما را کراسی گفته اند جهة آنست که در امور دین معتمد علیه اند و آنکه صحیفه را که در ان علمی
نوشته باشد کراسه گویند ازین قبیل است و گویند مراد از کرسی ملکیست که آسمان و زمین را احاطه کرده و این هم تسمیه
شیء باشد باسم مکان چه کرسی جای ملکست و قدرة نیز میشاید که اصل نگاهداشت آسمان و زمین اوست و محیطست بهمه مقدوران

دوب اسمی

دو ب اسمی هر شی را کرسی گویند یقال فلان کریم الکرسی در حقایق سلمیه آورده که حق سبحانه در عالم صورت هیچ چیز نیافرید الا که
در جهان معنی نظیر او بدید کرد و در صحیفه آفاق چیزی مرقوم رقم ابداع نساخت که نمونه آن بقلم کرم بر لوح انفس کرسی انسانی
ثبت کرد و بند پس مثال عرش صورت در عالم معنی دل انسانست که محل استوای روح اوست و مثال کرسی سر انسانی که بحسب
جامعیت معدن جواهر اسرار زمین و آسمان و مخزن نقود حقایق ملک و ملکوتست ب ای سر تو مجوا آثار وجود : روشن
ز تو شد پرتو اسرار وجود : شد دایره مکنونات از تو تمام : زیرا که توی مرکز پرکار وجود ولا یؤده حفظهما و رنج نمی آرد
او را نگه داشت آسمان و زمین زیرا که بقوة قیومیة آنها را قائم میدارد پس غیر او را میشاید که در ماند و فرو ماند بیکار
بساز همه چیزها بپرداز و ساختن و پرداختن بر و گران نیاید یا تعب بواسطه ضعف و عجز و ناتوانی روی نماید قادر قویرا
با عجز و ضعف چه کار قدرة کامله او عاجز از اعداد کار و کار ساز است قوة شامله او ضعیفان او پستگیر و دلنواز است وهو
العلی العظیم بیان علو لایزال و عظمت بر کمال حضرت ذی الجلال است و تقدیم هو دلیل حصر و اختصاص این دو صفت
بجناب او مذ لم یزل و لایزال و تیسیر آورده که این دو اسم جامعند مر کمال توحید را چو علی متعالی باشد از هر صفاتی که نسزاوار اوست
و عظیم موصوف بود بهر صفتی که لایق اوست ای عزیز علی در لغت بلند باشد از روی شرف و عالی که برتری او
در جهة اول از علی یعلی مشتق است و مصدر او علا است و ثانی از علا یعلو و مصدر او علو است پس حق سبحانه را
علو ثابتست از جهت صفت نه از روی جهت چو اگر علو بمکان فرض کنند خالی از ان نیست که متناهی بود یا غیر
متناهی و بعد غیر متناهی را بدلایل یقینیه ابطال کرده اند و چون متناهی بود بجهة هر آینه جهة فوق باید و جهت
علو با تحت راست نیاید و چون متناهی بجهت فوق اعتبار کنند پس آنچه مفروض فوقه از و بلندتر باشد و بران تقدیر
او اعلی از کل علاها نتوان گفت بلکه غیر او از و اعلی باشد و علو علی الاطلاق مر او را تعالی شانه نا ثابت پس مراد از علو آن
باشد که او برتر است از حد عقول و اوهام و عالی تر از درک علوم و افهام تعالی او را غایة فی کبریاه او را نهایتی نه ب
اوصاف علوش که ز نقصان پاکست : بالاتر از اندازه هر ادراکست : اما عظیم بزرگوار بود و این عظمة از وجه قدر
و قدرتست نه بمقدار و حجم و جثه چه آنچه عظیم بمقدار باشد یا غیر متناهی بود و از کل جهات و آن محالست یا متناهی باشد
از جمیع جهات و بر تقدیر احیازی که بدین متناهی محیط اند از و اعظم باشند پس او عظیم علی الاطلاق نباشد و حق سبحانه
او به عظمست پس مقصود ازین عظمة شانست با قتدار و نفوذ سلطان که هیچ چیز او را عاجز نسازد و معلومات و مقدورات
او را نهایة نباشد آفتاب عقل روشن رای : غرقش در فضای هوای ادراک عظمتش ذره محقرست و جاسوس وهم تیز پای
در پایه شناخت کبریا عظمتش فرو مانده بی پای و سر ب تعالی الله زهی بی مثل مانند : که خوانندش خداوند خداوند
خداوند : نگنجد در اندیشه بالا و پستی : گواه هستی او جمله هستی : تعرف با صفاتش لب بدوز : خرد گر دم زند عالی بسوزد
لکنه خاتمه خاتمه در تربیت حمل این آیه بر یکدیگر بدانکه این دو جمله دو فق در آخر هر جمله نزد قرا ثابتست چهار جا وقف مطلق

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com) 1